

متن پرسش

با عرض سلام: با توجه به سوال قبل آیه مبارکه نفرموده است که روح را در او دمیدم بلکه فرموده از روحم در او دمیدم و این دو متفاوت است. مطلب بعد همچنان نطق زمین، حیوان و نفوس ناطقه فلکیه بی پاسخ ماند.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در نکته دهم کتاب «ده نکته در معرفت نفس» نکاتی در این مورد مطرح شده است که عیناً خدمتتان ارسال می‌شود:

- قرآن در مورد روح انسان می‌گوید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۷۲/ ص) یعنی چون بدنش را آماده کردم و از روح خود در آن دمیدم، به ملائکه گفتم به او سجده کنند.

از این آیه نتیجه می‌گیریم که: الف- انسان «از روح خداست» و نه «روح خدا». چون فرمود: «مِنْ رُوحِي» و نفرمود: «رُوحِي»، یعنی روح انسان صورت نازله ای از روح خداست.

ب- روح، مخلوقی است از مخلوقات خداوند و نزدیک ترین مخلوق به خداوند است و حتی از ملائکه هم بالاتر است. و در همین رابطه قرآن می‌فرماید: «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» (۲/ نحل) یعنی خداوند ملائکه را به کمک روحی که از «امر» خداست نازل می‌کند. بنابراین نباید برای خدا مثل انسان یک روح قائل شویم و تصور کنیم روح خدا یعنی خود خدا، چرا که خود خداوند در قرآن «روح» را یکی از مخلوقات معرفی می‌کند و می‌فرماید: از روح خودم در جسم انسان دمیدم. و این که می‌فرماید: از روح خودم؛ یعنی روحی که یکی از مخلوقات من است، ولی چون مرتبه این روح بسیار بلند است خداوند آن را به خودش نسبت داد، همان طور که خانه کعبه را به خودش نسبت داد، این به جهت شرافت آن مکان است، نه این که خداوند واقعاً خانه داشته باشد. پس:

اولاً: ملائکه به کمک روح نازل می‌شوند، یعنی روح اصل است و ملائکه تجلی آن روح هستند.

ثانیاً: روح از «امر» الهی است و مقامش مقام «كُنْ فَيَكُونُ» است چون خداوند در آیه ۸۲ سوره مبارکه یس فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، یعنی: («امر» خدا آن است که چون اراده کند چیزی را ایجاد کند، می‌گوید بشو، و می‌شود). پس روح که از امر الهی است، نظام مادی و ترکیبی

و تدریجی ندارد.

ثالثاً: اصل اساسی انسان همین روح است که فوق ملائکه است و جلوه مستقیم حق است و حامل همه اسماء و صفات الهی و همان وجه الله است و خلیفه او در عالم وجود است، و چون آن روح مخلوق بی واسطه حق است، جامع همه کمالات الهی است، برعکس ملائکه که هرکدام کمال خاصی از حق را ظاهر می کنند، به طوری که يك ملك مظهر اسم علیم خدا است مثل جبرائیل، و یکی مظهر اسم ممیت خدا است مثل عزرائیل ولی مقام روح که حقیقت انسان نیز هست جامع همه اسماء الهی است، منتهی به ایجاد حق موجود است و از خود وجودی ندارد.

رابعاً: این سوی دنیایی انسان «اسفل سافلین» و مقام بدن و ماده است و آن سوی انسان، روح است و مقام قرب بی واسطه، و لذا انسان ها از جهت روح خود به خدا نزدیک اند، ولی به واسطه جسم خود که از گل آفریده شده، از او دورند. حال هرطرف را انتخاب کند، آنجایی خواهد شد.

۳- آخرین و پایین ترین مرتبه و منزل روح، جای گرفتن در بدن تسویه و تصفیه [۱] شده است که در این مرتبه که روح در بدن جای می گیرد آنقدر روح تنزل یافته است که تقریباً از آن مقام اصلی اش خبری نیست. به طوری که در این حالت فراموش می کند اصل و منزل اصلی اش کجاست. آنچه در بدن انسان دمیده شده، صورت تنزل یافته روح است. و نباید فراموش کرد که وقتی موجودی یا حقیقتی در مرتبه پایین تری تنزل می کند، مرتبه اصلی و صورت اولیه آن به جای خود محفوظ است، و در عین اینکه همان موجود و یا همان حقیقت در مرتبه اصلی خود بوده و صورت اصلی خود را دارد، در صورت پایین تر و در مرتبه پایین تری هم تجلی می کند و صورت بعدی هم در حقیقت جلوه ای از صورت اصلی آن حقیقت است. در مراتب طولی تجلیات يك موجود، هر اندازه که پایین تر بیاییم، به همان اندازه چهره اصلی و صورت اولیه موجود را ضعیف تر و محدودتر خواهیم یافت و به عکس آن، در رجوع و برگشت، در اوایل مراتب طولی، چهره اصلی و صورت اولیه موجود را کمی روشن خواهیم یافت و هراندازه بالاتر برویم، چهره اصلی موجود را بیش از پیش یافته و با آن بیشتر آشنا خواهیم شد و اگر همه مراتب تجلی را پشت سر بگذاریم، با چهره اصلی اش روبه رو خواهیم شد.

حال آیا متوجه شدی یعنی چه که گفته شده: روح یا حقیقت انسان در حین استقرار در منزل اصلی خود، در مراتب نازله خود محدود و محجوب شده تا مرحله ای که در واقع از آن حقیقت خبری نیست؟ و آیا معلوم شد یعنی چه که انسان دارای دو چهره است، یکی چهره قدسی والهی و یکی هم چهره اسفل سافلی؛ که در تنزل به سوی اسفل سافل، از آن چهره اصلی نبریده و جدا نشده است. نفس انسان بین روح که مخلوق بی واسطه حق است و جسم قرار دارد. یعنی نه نور محض است، نه ظلمت محض، و به همین جهت هر صفت الهی را به صورت خاص و مبهم دارا است.

به وسیله نفس یا خیال، مقام عالی وجود و مقام دانی وجود به یکدیگر می پیوندند و در مرتبه نفس انسانی، نورانی و ظلمانی یکی می شوند. پس به خودی خود نفس یا خیال انسان؛ نه عالی است و نه دانی؛ نه روح است و نه جسم، ولی ممکن است در ظلمات دنیای مادی سقوط کند و به مقامی دون مقام انسانیت فرو افتد. چنانچه پیامبر خدا «صلوة الله علیه وآله» فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ فَأَذا ماتُوا انْتَبَهُوا» یعنی مردم هم اکنون که در این دنیا هستند در خواب اند و چون مُردند، بیدار می شوند. پس در حالت اولیه مردم در يك بينابینی به سر می برند، مگر این که با نور روح، ظلمت خود را از بین ببرند. موفق باشید

[۱] (۱) ۲۵- تسویه یعنی متعادل شده و تصفیه یعنی از ناخالصی ها پاک گشته